

به مناسبت هفتاد سالگی پدرم

امروز مصادف است با سالروز تولد هفتاد سالگی پدرم، پدری که به تعبیر سپهری «بهرتر از آب روان» است و نگاهش «از حادثه عشق تر». سه سال پیش، به مناسبت در رسیدن سالروز تولد پدر و مادر مطلبی نوشتم، اکنون آنرا با قدری دخل و تصرف باز نشر میکنم: ماه آذر برایم بسیار خاطره انگیز است؛ چرا که یادآور سالروز تولد پدر و مادر نازنینم است. سالها پیش بر دیباچه رساله دکترایم در رشته داروسازی نوشتم «تقدیم به مادر نازنینم، به گلی که همه زحمت من بر دوش اوست و همه رحمت او هدیه به من». همچنین نوشتم: «تقدیم به پدر مهربانم، به باغبان گلستان اندیشه، به پدری که معلم صدها چو منی است و در هنگامه ناملايمات روزگار با خود زمزمه می کند:

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار / که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند».

اکنون که به پس پشت می نگرم و خاطرات انبوه گذشته را مرور می کنم، آمیزه ای از وجد و حسرت مرا فرا می گیرد. حسرت بر روزگار خوش سپری شده؛ روزگاری که همه اعضا خانواده با هم بودیم و دور یک سفره می نشستیم و با همدلی و صمیمیت و صفا از هر دری سخن می گفتیم و از بودن با یکدیگر و قتمان خوش می شد. «یاد باد آن روزگاران یاد باد». از مادر درس پارسایی و خوشخویی و بخشش بی علت و فداکاری و محبت می آموختیم؛ از پدر هم قوت فضل و جسارت و حریت و قناعت و تأمل می گرفتیم. خوب بخاطر می آورم صدای دلنشین پدر را وقتی جمعه صبح ها، اشعار مولوی و حافظ و سعدی را به آواز می خواند و ما می شنیدیم و حظ می بردیم. همچنین به یاد می آورم داستانهای شیرین اخلاقی متعددی را که ایشان، خصوصا در سفرهای خانوادگی در تابستانها، برای ما حکایت می کرد؛ داستانهایی که متضمن نکات اخلاقی و حکمی بودند و عموما برگرفته شده از متون کلاسیک ادبیات فارسی. بازی روزگار چنین رقم خورد که آن آشیانه گرم و دوست داشتنی پریشان شود و هر یک از ما در گوشه ای از این دنیای پهناور قرار گیریم و به کار و بار خویش مشغول شویم و به ادامه دادن ادامه دهیم:

آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می کند / در شگفتی من نمی باشد ز هم دنیا چرا

از سوی دیگر وجدی تمام ضمیرم را فرا می گیرد؛ از اینکه چقدر در این دنیا بختیار بوده ام که چنین مادر و پدر و خانواده ای داشته ام. مادری که نماد گذشت و ایثار است و پدری که سالهای متمادی در محضر او آموخته ام. از بخت بلندم، از زمانیکه دانش آموز دبیرستان نیکان بودم و در جلسات اصول عقاید، کتاب «ایدئولوژی شیطانی» و «دروس برهان نظم» ایشان را می خواندیم و به همراه برخی از دوستان همدل در سالهای نخست دانشجویی در منزل ما جلسات «شرح مثنوی» داشتیم تا روزگار کنونی که چند سالی است هر دو ساکن آمریکای شمالی شده ایم، مجال مبسوطی داشته ام برای تعلم و گفتگوهای دراز آهنگ و لذت بخش فلسفی، عرفانی، دین شناسانه و ادبی.

خداوند را بابت این نعمت عظیم چندان شاکرم که در وصف نمی گنجد. بارها در خلوت، حافظه استثنائی، دانش گسترده و ژرف، ذهن وقاد فلسفی، هوش سرشار خدادادی، خلاقیت، حریت، شجاعت، قلم سحر، آزادی خواهی، سبکباری، انس با تنهایی، مناعت طبع و پاکدامنی پدر را ستوده ام. به کرات او را با بازرگان و شریعتی دوست داشتنی و دلیر مقایسه کرده ام؛ بزرگانی که «وسیع بودند و تنها، سر به زیر و سخت». عزم راسخ پدر در پی گیری و بسط قرائت انسانی، اخلاقی و مدارا محور از آئین اسلام طی ۲۵ سال گذشته، انصافا ستودنی و عبرت آموز است؛ او به رغم همه ناملايمات و بی وفایی ها و نامردمی ها و تلخیهای روزگار، با دل خونین لب خندان همچو جام آورده و مقهور جفای روزگار نشده و قصه پر غصه خود را تنها به گوش مبداء عالم خوانده است و بس

اگر در چشم کسانی در سالهای اخیر توفیقی نصیب شده و گامهای خردی برداشته و آثار نوشتاری و صوتی متعددی منتشر کرده ام، بی شک مدیون اویم و در عین حال وامدار زحمات و فداکاریهای بی شائبه مادر و همسر. کتاب « آئین در آئینه : مروری بر آراء دین شناسانه عبدالکریم سروش » ، ادای دینی است به پدر اندیشمندم و آنچه از او در این سالیان متمادی آموخته ام. امیدوارم در آینده نه چندان دور، زندگی نامه فکری عبدالکریم سروش که در قالب ۳۰ جلسه بحث و گفتگوی شفاهی با ایشان انجام شده، منتشر شود...

داریوش شایگان در کتاب « زیر آسمانهای جهان » می گوید رضیم از آنچه نصیب من شده، چون اگر قرار بود برخورداریهای این جهانی را به عدالت تقسیم می کردند، نصیب بسی کمتر از این بود که اکنون به من رسیده است. من هم با او همداستانم؛ داشتن چنین خانواده گرم و یکرنگ و مصاحبت و همنشینی دراز آهنگ با چنین پدری، البته سهم و نصیب انسانهای زیادی بر روی این کره خاکی نیست...

پدر عزیزم، تولدت مبارک